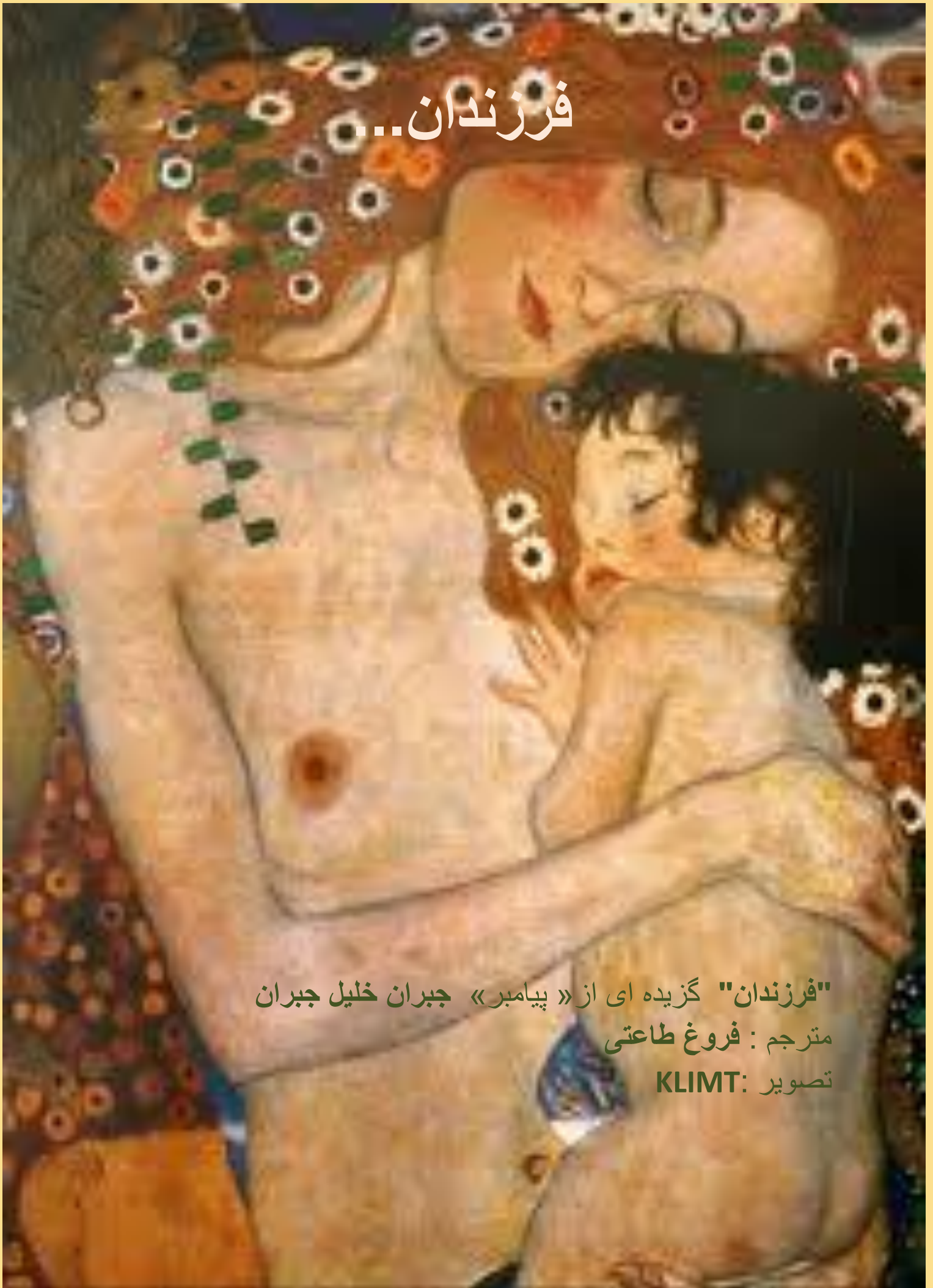


فرزندان...

"فرزندان" گزیده ای از « پیامبر » جبران خلیل جبران
مترجم : فروغ طاعتی
تصویر : KLIMT



فرزندان...

وسپس مادری با کودکی در آغوش پیش آمد و گفت : از فرزندانمان با ما بگو...

و حکیم چنین پاسخ داد :

فرزندانتان، فرزندان شما نیستند،
آنها پسران و دختران "فراخوان" زندگی اند... احضار شده به سوی خود او...
آنها از ورای دستانتان می آیند ولی نه از شما.
بله ! با شما هستند ، ولی نه متعلق به شما.

شما می توانید مهر و عشقتان را به آنها عرضه کنید، ولی نه افکارتان را،
چرا که آنها عقیده و اندیشه ای منحصر به خود دارند.

شما می توانید در خدمت جسمشان باشید ولی نه پذیرای "جان"شان،
چرا که "جان" ساکن خانه "فردا"ست...
جائی که شما قادر به ملاقات آن نخواهید بود... حتی در رویاهایتان...
شما می توانید بکوشید که مانند آنان شوید ولی هرگز در تلاش همانند ساختنشان با خود
نباشید،
چرا که زندگی به عقب بر نمی گردد و نه حتی معطل در تأمل با دیروز.
شما کمانی هستید که فرزندانان به سان تیرهای زنده از آن پرتاب شده اند.
و "کمانگیر" هدف را در مسیر بی کرانگی میبیند و نیروی عظیم خود را به شما
عرضه می دارد تا اینکه تیرها سریع پرواز کنند و دور...

باشد که کمان کشیدنتان، با دستان "کمانگیر" به قصد شادی و نشاط انجام پذیرد،
چرا که "او" همانگونه که مسحور تیر در حال پرواز است، به کمان پاینده و استوار نیز
عشق می ورزد.

"فرزندان" گزیده ای از « پیامبر » جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : KLIMT